

تایقنامه رضا سرزخ برند

گفت‌وگو با شاعر و مداح قطعه معروف
و محبوب «ای صفای قلب زارم»

این صدای ملائکه است



اسم من: بعضی صداها حرمان و حسرت و نبودن را یکپو به حاشیه می‌کشد و می‌گشاید. بعضی صداها همین که بلند می‌شود، شنونده را زمین گیر می‌کند و میدانگاهی و سیعی می‌سازد از خاطره‌های شیرین. آدم با بعضی صداها بیشتر صمیمی است؛ چون شنید نشان تسکین دهنده است و به ضمادی شفا بخش می‌ماند. حرم امام رضا^(ع) چند صدای ماندگار دارد که برای خیلی‌ها حکم تشریف‌رادرند. یکی اش صلوات خاصه‌ای است که مرحوم رضا انصاریان خوانده، دیگری «ای حرمت ملجأ در ماندگان» محمد علی کریم خانی است و یکی هم حاج علی ملائکه است با این شعر مشهورش: «ای صفای قلب زارم / هر چه دارم از تو دارم». ملائکه سال‌هاست که خادم حرم رضوی است و در عین حال صدایش در مناسبت‌های مختلف از حرم مطهر شنیده می‌شود؛ به خصوص بعد از خواندن همان بیت مشهوری که به گوش و دل همه نفوذ کرد و نشست و به زمزمه همیشگی زائران و مجاوران حرم امام^(ع) تبدیل شد. بچه بالا خیابان حالادر یکی از خیابان‌های محله و حید زندگی می‌کند و معتقد است خواندن، یک مسئله است اما شعر خوب خواندن مسئله مهم‌تری است.

اهالی باخدا

سال ۳۸ توی کوچه حوض محمد علی خان پشت مسجد ملاهاشم به دنیا آمد؛ محله‌ای که حالا وصل شده به شارستان رضوان و اثر چندانی از آن نیست. در یاد ملائکه، خانه‌هایی پررنگ است که به اسم صاحبانشان مشهور بود. خودش می‌گوید منطقه‌ای که در آن بزرگ شده همه اهل روضه بودند و مجلس توسل: «یکی از خانه‌های مشهور دوروبر منزل ما، خانه شیخ محمد تقی بود که چون در طرح بازسازی حرم بود، اهل خانه شیخ محمد تقی رفتند به خیابان امام خمینی و حالا سنت قدیمی خودشان را آنجا برگزار می‌کنند. دیگری مسجد ملاهاشم بود که یکی از پایگاه‌های مهم آن دوره بود. یادم می‌آید آقای سیدان، نوغانی و مرحوم فلسفی منبری‌هایش بودند. خانه دیگری بود به اسم خانه آقای دُر محمدی که خانه معروفی بود. ملکش الان هست اما باقی را خراب کردند. یک خانه دیگر بود به نام خانه آقای یگانه، ملائکه از بچگی دست‌درست مادرش در روضه‌ها و مجالس این خانه‌ها شرکت می‌کرد تا اینکه اوایل نوجوانی، حوالی سال ۵۱، از نزدیکی حرم مطهر دور شدند و به خیابان «دریادل» نقل مکان کردند؛ جایی که تکیه علی اکبری‌های نوغان آنجا فعالیت می‌کرد و البته باعث شد ملائکه خیلی جدی نوحه خواندن را آغاز کند.

حافظ هزار شعر

آن روزها نزدیکی‌های تکیه و خانه ملائکه، جوانی زندگی می‌کرد به اسم سید جواد بختیاری؛ کسی که یک کلام به ملائکه و رفقاییش توصیه می‌کند و قشانش را به بطالت نگذارند. گردوبازی و تیله‌بازی دیگر کافی است و بهتر است بروند کار مفیدتری انجام دهند: «خدا رحمتش کند سید جواد بختیاری را. برادرش رئیس کمیته امداد است و یک زمانی هم قائم مقام آستان قدس بود. هر دو هم فرزند آیت‌الله... بختیاری که در زمان خودش اسم و رسمی داشت. ایشان آمد گفت شما دارید به سن بلوغ می‌رسید و بهتر است به جای توشله‌بازی و گردوبازی چیزهایی یاد بگیرید که به دردتان بخورد. یکی از تفریحات ما این بود که با بچه‌ها جمع می‌شدیم و ترانه‌هایی را که بلد بودیم، می‌خواندیم. همان ترانه‌هایی که آن زمان همه می‌خواندند. شاید من هزار تا ترانه از حفظ بودم. صدایم خوب بود و از عباس قادری و جواد یساری و آغاسی و داود مقامی می‌خواندم. سینما را هم اول بار با بچه‌های مدرسه و از طرف مدرسه رفتیم. یادم می‌آید اولین فیلمی که دیدم «طوقی» علی حاتمی بود. آن‌ها به پیشنهاد سید جواد در تکیه، جلسه‌ای راه‌اندازی کردند به اسم «جوانان هیئت علی اکبر^(ع)؛ جلسه‌ای که حالا مدیریت تکیه‌اش را به عهده دارد. ملائکه آنجا بود که برای اولین بار و به طور رسمی نوحه خوان هیئت شد: «با این فضا اصلاً غریبه نبودم. پدر بزرگ پدری‌ام روضه می‌خواند. پدر بزرگ مادری‌ام هم گاهی شعر می‌گفت و من را تشویق می‌کرد و روضه خانگی هم داشتند. می‌گفت اگر فلان آیه را حفظ کنی، فلان مقدار پول به تو هدیه می‌دهم. این طوری ما را تشویق می‌کرد.» او آیه‌ها و احادیثی را که حفظ می‌کرد، با صوت می‌خواند و حالا خواندن، مسئله اول زندگی او شده بود.

برای گرفتن شعر باید به شاعر آبگوشت می‌دادی!

داستان، دیگر برای علی ملائکه جدی شده بود. او می‌خواست خیلی جدی نوحه خوان شود. اولین نوحه‌اش را توی هیئت علی اکبری‌ها برای حضرت علی اکبر خواند با شعری از مرحوم آذر خراسانی: «سینه‌زنی‌های مشهد سنتی بود و مثل امروز به آن معناگروزی (افکت دادن به صدا) نبود. راستش با کمبود شدید شعر روبه‌رو بودیم. کتابی چاپ نمی‌شد. طاغوت محدودیت‌های زیادی درست کرده بود برای مردم. از طرفی دسترسی مردم هم به منابع کم بود یا اصلاً نبود. مثل الان نبود که شما یک بیت شعر را سریع در فضای اینترنت جست‌وجو کنید، همه‌اش پیدا می‌شود. گاهی موقع خواندن می‌بینم مستمع دوسه بیت از شعری را که می‌خوانم، دارد زودتر از من زمزمه می‌کند. ولی یک بار دوست مداحی تعریف می‌کرد توی همان دوره می‌خواست شعری از کسی بگیرد. رفته پیش شاعر و او هم گفته ما را شب شام برای آبگوشت دعوت کن. دعوتش کرده و او هم فقط یک بیت از شعرش را به او داده بود. شاعر به شوخی و جدی گفته بود برای گرفتن هر بیت باید یک بار آبگوشت بدهی!»

